

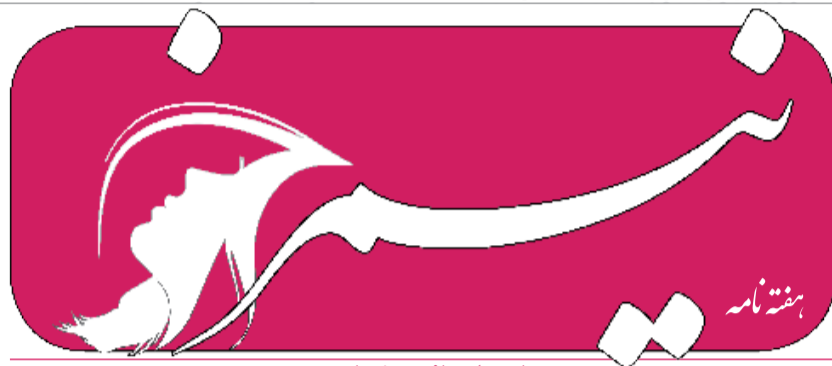


آيينه با همه‌ی آيين‌اش يك دهن خنده
 بده‌كار من است...
 مهتاب ساحل شاعر جوان، جسور، توانا و
 با استعداد در حيطه‌ای کاری‌اش. او خالق
 دو اثر به‌نام‌های «لاله‌ها لب‌های مجروح
 من‌اند» و «سوره‌ی گیسو» می‌باشد.

زنده‌گی در گرو بکارت



سال دوم
 شماره ۴۵
 دوشنبه
 ۲۵ سرطان ۱۳۹۷
 قیمت ۱۰ افغانی
 Monday
 July 16, 2018
 Vol. 2
 No. 45



این‌جا، چراغی روشن است

بدون زنان هیچ انقلابی پیروز
 نمی‌شود. شاید زنان از نظر
 جسمی ضعیف‌تر از مردان باشد
 اما از لحاظ روحی نیروی قوی‌تر
 از مردان دارند.
 اورینا فالاجی



روی‌کرد نیمه‌خ

زنان باید ارزش‌های شان را از نو تعریف کنند

آن‌ها باید یاد بگیرند که نه بگویند و در مقابل
 خواسته‌های شان کوتاه نیایند

زنان باید سنت‌های مرسوم جامعه که باعث محدودیت و نادیده گرفته شدن شان می‌شود را بشکنند. جامعه‌ی که ارزش‌های زنان، توانایی‌ها، و خلاقیت‌های شان را نادیده می‌گیرد و جایگاه شان را فراتر از محیط آشپز خانه نمی‌داند و آن‌ها را جز اموال و خودشان را مالکان و صاحبان زنان می‌داند.
 زنانی که همیشه به کسان دیگری تعلق می‌گیرند و هویت فردی شان نادیده گرفته می‌شود و به‌نام خواهر، همسر، مادر و ناموس مردان شناخته می‌شود باید یاد بگیرند که پایند سنت‌های جامعه نباشند و برای تغییر وضعیت نهادینه شده گام بردارند و جسورانه برای احقاق حقوق شان مبارزه کنند.
 مبارزه دوام‌دار و تاثیرگذار نیاز به تلاش و آگاهی و دانایی دارد که باید زنان در قدم اول روی ظرفیت‌سازی و بالا بردن توانایی علمی و مهارتی‌شان کار کنند و از فرصت‌های به وجود آمده استفاده بهینه را داشته باشند. ارزش‌های شان را از نو تعریف کنند و همیشه فرمان‌بردار و مطیع نباشند، زنان باید یاد بگیرند که نه بگویند و در مقابل خواسته‌های شان کوتاه نیایند.

#تغلا برای نجات از مرگ



هفته‌نامه نیمه‌خ: کمپاین «تغلا برای نجات از مرگ» از سوی جمعی دانش‌جویان و استادان دانشگاه ابن‌سینا، به دلیل نارسایی‌ها در بخش صحت و خدمات بهداشتی کشور راه‌اندازی شده است. بازتاب این کمپاین در شبکه‌های اجتماعی به خصوص فیسبوک جالب توجه بوده و افرادی زیادی، از تجربیات‌شان در این مورد نوشته‌اند.
 عدم رضایت و میزان بالای مرگ‌ومیر شهروندان به دلیل بی‌توجهی مسوولین پس از راه‌اندازی این کمپاین قابل توجه بوده و آن‌چه که بیش از هر مسئله‌ای تکان دهنده‌تر می‌باشد، میزان مرگ‌ومیر مادران در هنگام زایمان است.
 عظیم بشرمل استاد دانشگاه در این مورد نوشته است: «در هر دو ساعت یک مادر در هنگام زایمان می‌میرد. براساس گزارش‌های روزنامه «هشت صبح» وزارت صحت عامه در فساد غرق است. وزیر متهم به ده‌ها مورد فساد و تخلف از قانون است. در ۴۰ درصد مراکز صحت افغانستان از جمله در چهار ولایت (نورستان، پکتیکا، زابل و ارزگان) هیچ داکتر زن وجود ندارد. بسیاری از مردم سنتی دختران و زنان مرخص‌شان را نزد داکتر مرد نمی‌برند. وزارت‌های اطلاعات و فرهنگ، تحصیلات عالی و سایر مراکز علمی صحتی، هیچ طرحی برای بیرون رفتن از این وضعیت ندارند. اکثریت مردم فقیراند و پول برای تدوای مرخص‌های شان ندارند. اما وزیر صحت عامه با این‌که خانه شخصی دارد هر ماه هشتاد هزار افغانی کرایه خانه دریافت می‌کند. باری رییس صحت عامه یکی از ولایات متهم به اختلاس هشت میلیون افغانی شده بود. اما هرگز به پای میز محاکمه کشانده نشده».

داکتر علی اکبر شریفی رهگذر، در مورد مرگ مادری که در هنگام زایمان جانش را از دست داده نوشته است: «گلچهره تنها نام آن مادر بی‌نواپی نیست که همین سالیان پیش در ولسوالی سنگتخت و بندر به خاطر نبود داکتران متخصص و نبود شفاخانه و امکانات طبی جان شیرین خود و کودک مکنون در وجودش را در برابر چشمان وحشت زده و نگاه‌های ملتسمانه‌ی خانواده و اقارب از دست داد، بلکه نماد و نشان فراگیری است که همه‌ی مادران هم سرنوشت او را در جای جای خراب آباد افغانستان در بر می‌گیرد. به روایت بی‌واسطه خانواده و بسته‌گان گلچهره، او در یکی از روزهای سرد و پربرف زمستان پس از نه ماه انتظار و اشتیاق مادرانه به درد وضع حمل دچار می‌شود، دردی که همیشه

ادامه در صفحه ۳...



هنجار شکنی در شعر

بانوانی که با اشعارشان هنجارها را می‌شکنند، آگاهانه عمل می‌نمایند و قربانی می‌شوند
 به این نتیجه رسیده‌اند که رسیدن به هدف نیازمند قربانی شدن است

صفحه ۲

چرا مادران و نوزادان سیاه پوست آمریکایی با بحران مرگ و زنده‌گی مواجه‌اند؟



ترجمه
 منبع: نیویارک تایمز
 نویسنده: لیندا ویلاروسا
 برگردان: اخگر رهنورد
 بخش نهم

در جریان ۱۰ ساعت آینده، «گیوا» فقط چند دقیقه‌ای از کنار لاندروم دور شد. حدود ۵ ساعت پیش، لاندروم تقاضای اپیدورال کرد. متخصص انستیزیولوژی در زمان تطبیق اپیدورال، از تمامی ملاقات‌کننده‌گان خواست آن‌جا را ترک کنند. وقتی گیوا حدود نیم ساعت بعد بازگشت، لاندروم خشمگین و سراسیمه بود، مشت‌هایش را گره می‌زد و بسیار سریع‌تر از همیشه سخن می‌گفت. به او اشتباهی به جای داری اپیدورال که معمولن در زایمان واژن استفاده می‌شود، داری فقراتی انستیزیا - که عموماً مختص به عملیات سزارین در اتاق عمل است- داده شده بود. اکنون پاهای او کاملن بی‌حس بود و از سردردی مفرط رنج می‌برد. لاندروم به گیوا گفت هنگامی که او در مورد داری نادرست انستیزیا پرسیده بود، یکی از پرستاران به او گفته بود: «بسیار سوال می‌کنی، نه؟» و به یکی دیگر از پرستارها در اتاق چشمک زد و سپس چشمانش را چرخاند.
 زمانی که لاندروم با صدای بلند از آن‌چه اتفاق افتاده بود، شکایت کرد، فشار خون‌اش بالا رفت، درحالی‌که ضربان قلب کودک کاهش یافت. گیوا با عصبانیت نگاهی به مانیتور انداخت و شعاع‌های چشمک‌زن [مانیتور] به چهره‌اش منعکس می‌شد. او به لاندروم گفت: «آن‌چه اتفاق افتاد، اشتباه بود.» و سپس در حالی که صدایش را تا سطح نجوا پایین آورد، گفت: «اما به خاطر طفل، بهتر است بی‌خیال‌باشیم».

او از لاندروم خواست تا چشم‌هایش را ببندد و رنگ استرس‌اش را تصور کند. لاندروم قبل از آن‌که سرانجام سرش را روی بالش بگذارد، سرسری و بی‌تأمل گفت: «سرخ».
 گیوا، درحالی‌که دست او را با لوسیون ماساژ می‌داد، پرسید: «چه رنگی [برایت] واقعن تسکین‌دهنده و آرامش‌بخش است؟»
 لاندروم نفس تازه‌ای کشید و پاسخ داد: «بنفش کمرنگ». در عرض ۱۰ دقیقه بعد، فشار خون لاندروم در حد نرمال کاهش یافت، و نیز ضربان قلب طفل متعادل شد.
 ساعت ۱ صبح، تیمی متشکل از سه دکترس مقیم جوان به داخل اتاق رفتند. پرستار درد زایمان و وضع حمل، درحالی‌که نور بالاسری را انتقال می‌داد، آن‌ها را دنبال می‌کرد. همراه آن‌ها یک مرد مسن‌تر نیز بود که لاندروم هیچ‌گاهی او را ندیده بود. او، قبل از آن‌که دستش را بین پاهای لاندروم ببرد تا از وضعیت طفل مطلع شود، مختصرن خود را به عنوان پزشک همراه معرفی کرد. به لاندروم گفته شده بود که متخصص زایمان و امراض زنانه‌اش ممکن است در موقع زایمان‌اش در کنار او نباشد، اما یک پرستار در اوایل همان روز دوباره به او اطمینان داده بود که اگر پزشک او در دسترس نبود، شوهر دکترش، که او نیز متخصص زایمان و

ادامه در صفحه ۲...

چرا مادران و نوزادان سیاه پوست آمریکایی با بحران مرگ و زنده گی مواجه اند؟

ادامه از صفحه ۱...

امراض زنانه بود، وظیفه اش را به پیش خواهد برد. با این حال، این دکتر، شوهر او نبود، و هیچ کسی این تعویض و تبدیلی را توضیح نداد. گیوا شگفتی زده و غافل گیر شده بود. «The Listening to Mothers Survey III»، نمونه گیری ملی ۲۴۰۰ زن که در سال های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ نوزاد به دنیا آورده بودند، نشان می دهد که بیش از یک چهارم زنان سیاه پوست، خدمت کاران زایمان شان را برای اولین بار در هنگام زایمان ملاقات می کنند؛ در مقایسه با ۱۸ درصد از زنان سفید پوست. دکتر، درحالی که دستانش را از دستکش هایش در می آورد، گفت: «او (طفل) آماده است. اکنون وقت فشار است.» یکی از دکترس های مقیم به جلو حرکت کرد و در جای خودش



قرار گرفت، دستش را داخل مهبل لاندروم کرد تا از وضعیت طفل مطلع گردد. لاندروم از کناره تخت محکم گرفت، چشمانش را بست و ادا و اصولی که نشان گر درد بود، در می آورد. گیوا گفت: «تو یک ستاره راک استی.» پرستاری که در کنار او ایستاده بود، به لاندروم گفت: «فشار بده! همین حالا. تو می توانی.» پس از حدود ۲۰ دقیقه فشار دادن، سر نوزاد ظاهر شد. پرستار به او گفت: «همین است.» گیوا از طرف دیگرش پیچ کنان گفت: «تو می توانی.»

لاندروم تلاش کرد و دوباره فشار داد. گیوا، که چشم هایش را یک لحظه هم از لاندروم نمی گرفت، گفت: «تو شگفت انگیز استی.» پزشک همراه اتاق را ترک کرد تا جبهه ای تمیزتر بیوشد. لاندروم نفسی عمیق تر کشید، چشمانش را بست و فشار داد. قسمت بیش تر سر نوزاد پدیدار شد؛ خوشه ای نرم و صاف از طره های سیاه. دکترس ارشد به سمت سومین و جوان ترین آن تیمی از زنان، که به شانه اش تکیه کرده و ایستاده بود، اشاره کرد و گفت: «اکنون نوبت توست.» دکترس جوان، سر طفل را گرفت و نوزاد لیز و لغزان را کمک کرد راحت تر بیرون آید. لاندروم به این که دکترس های مقیم جوان به نوبت بین پاهای او برد و بدل می شدند و یا این واقعیت که پزشک همراه اصلن در اتاق نبود، بی توجه بود. او، در عین زمان، هق هق گریه می کرد، خودش را تکان می داد، و می خندید؛ و غرق در نوعی [احساس] تسکین و رهایی هیستریکی بود که یک وقتی کودک بدشن را ترک می کند و پا به جهان می گذارد، حس می کند.

دکترس مقیم، نوزاد را، که چین و چروک خورده و هنوز به سان یک سنگ بود، روی سینه برهنه لاندروم خواباند. لاندروم، درحالی که به سمت پایین، به نوزاد بی حرکت نگاه می کرد، سراسیمه پرسید: «او کاملن خوب است؟ او خوب است؟» لحظه ای بعد، دستها و پاهای کوچک نوزاد شق شد، دهانش را باز کرد و گریه ای قاطعی را سر داد.

گیوا، در حالی که شانه لاندروم را لمس می کرد، به او گفت: «او (نوزاد) صحیح و سالم است.» لاندروم، درحالی که به سوی گیوا می نگریست و دستانش را بر پشت نوزاد - که هنوز با خون و مایع مشیمه ای / آمنیوتیک اندوده بود - گذاشته بود، گفت: «من موفق شدم.» او تصمیم گرفته بود نام پسرش را «کینگستون بلیزد لاندروم» بگذارد. گیوا، که سرانجام به خودش اجازه داد لب خند ملیحی بزند، گفت: «بله، تو موفق شدی.»

زنده گی در گرو بکارت

ادامه از صفحه ۴...

مسلمان هستیم. بله ما فرض را بر این می گذاریم که جامعه ما یک جامعه اسلامی و سنتی است و در این جا می شود با استناد به سه موضوع که ریشه در دین داری دارد بحث کرد.

۱- اگر به فلسفه خلقت بی بی حوا فکر کنیم، که تکمیل کننده خلقت انسان است. می فهمیم که بی بی حوا به خاطر تنهایی و نیازهای روانی حضرت آدم خلق شد نه به خاطر برآورده ساختن نیاز جنسی او. پس نیازهای روانی باید در اولویت قرار داشته باشد.

۲- حضرت علی (ع) می فرماید: نه افراط و نه تفریط، یعنی ما باید تعادل را در زنده گی مان رعایت کنیم. و می دانی که هرآن چیزی را که در زنده گی ما به طور مکرر انجام دهیم روز به روز جایگاه بالاتر در زنده گی مان پیدا می کند. پس چه بهتر است که به مسایل غیر از این بیندیشیم و در زنده گی مان جایگاه بدهیم.

۳- در دین اسلام گفته شده که طلب علم برای هر زن و مرد مسلمان فرض است. اما نگفته که مداومت در ارضای غریزه جنسی و همواره فکر کردن به حفظ بکارت واجب است.

این ها ثابت کننده این مطلب است که انسان ها بیش تر از این که مسایل ذکرة شده را در زنده گی شان برجسته کنند، مسوولیت ایجاد تعادل را در امورات زنده گی به عهده دارند.

پی نوشت:

و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه ان فی ذلک لایت لقوم بتفکرون. روم / ۲۱. و از نشانه های قدرت و ربوبیت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد؛ یقیناً در این کار شگفت انگیز نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.

لا تری الجاهل الا مفراطاً او مفراطاً. جاهل را نمی بینی جز در افراط یا تفریط. نهج البلاغه، حکمت ۷۰. اشاره به حدیث پیامبر اکرم (ص): «طلب العلم فریضه علم کل مسلم و مسلمة». ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی، شعب الایمان، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة الاولى.

که در نقش حداقل، من و تویی که دختریم، را از تحت استرس همیشه گی و نابه جا بیرون آورد؟

و در مورد تو (مرد) شیوه تربیتی متفاوت تری را به کار می گیرند. در این میان، نکته جالب و بارز این است که والدین همیشه با کلامها و رفتارشان تو را قوی، مسوول و مالک جلوه می دهد. مثلن اگر گاهی دلت تنگ می شود و گریه می کنی با یک کلامش «مرد گریه نمی کند» همه ی بغضات را در گلویت خفه می کند، در حالی که علم روان شناسی ثابت کرده است که ابراز احساسات جز حیاتی صحت روان یک فرد است و می دانیم که صحت روان همانند صحت جسم ضروری است. در ارتباط به مسوول بودن و مالک بار آمدن از آوان زنده گیت تو را نان آور خانه معرفی کرده و اکثر اوقات برای توصیه می کند که متوجه خواهرانت باش و همین طور مادام برایت گوش زد می کند که برایت زن بگیریم. برعکس من، که می گوید تنها جایی نرو، همراه با برادرت برو، و بدتر این که می گوید چه وقت تو را به شوهر بدهیم؟ و این تمایز و معامله سخت دلگیر کننده است. این باعث می شود که در نهایت، تو ترجیح می دهی خوب ترین را به دست بیاوری که به اصطلاح، همان نجیب ترین است (دختر باکره) و هم چنان تلاش می کنی که به بهترین شکل از آن مواظبت کنی، به همین بهانه، حس مالکیت تو نیز اشباع می شود. بالاخره نتیجه این می شود که تو همواره خواسته ها و آرزوهای

را که همان نجیب بودن و مطیع بودن است را در وجودم جست و جو می کنی و ظرفیت، استعداد، توانایی و بهترین ویژه گی هایم را به حاشیه می رانی. چقدر تحقیر کننده است این جست و جویت. و باز هم این منم که از این روال همیشه گی و غیر منصفانه سخت رنج می برم. جالب این جاست که همه ی این پایدها و نیاید های بکارت را نجابت تعریف کرده و ارضای غریزه جنسی را جایگاه بس مهمی در زنده گی مردان داده است. ولی نه، اصولن بکارت به مفهوم نجابت است و نه هم ارضای غریزه جنسی آن قدر حیاتی است که ما درگیر آنیم.

جامعه ما برای پذیرش و تحمل این موضوعات توجیه های جالب دارند و یکی از آن ها این است که ما

بکارت را نجابت تعریف کرده و ارضای غریزه جنسی را جایگاه بس مهمی در زنده گی مردان داده است. ولی نه، اصولن بکارت به مفهوم نجابت است و نه هم ارضای غریزه جنسی آن قدر حیاتی است که ما درگیر آنیم.

جامعه ما برای پذیرش و تحمل این موضوعات توجیه های جالب دارند و یکی از آن ها این است که ما

بکارت را نجابت تعریف کرده و ارضای غریزه جنسی را جایگاه بس مهمی در زنده گی مردان داده است. ولی نه، اصولن بکارت به مفهوم نجابت است و نه هم ارضای غریزه جنسی آن قدر حیاتی است که ما درگیر آنیم.

جامعه ما برای پذیرش و تحمل این موضوعات توجیه های جالب دارند و یکی از آن ها این است که ما

بکارت را نجابت تعریف کرده و ارضای غریزه جنسی را جایگاه بس مهمی در زنده گی مردان داده است. ولی نه، اصولن بکارت به مفهوم نجابت است و نه هم ارضای غریزه جنسی آن قدر حیاتی است که ما درگیر آنیم.

د افغانستان ختیجی سیمی د ویاړلو افغان ملي دفاعي او امنیتي ځواکونو تر ولکې لاندې دي. دغه سرتیري چې هره ورځ روزنه تر لاسه کوي د هغو ترهګرو پر وړاندې جګړې ته چمتو دي، چې غواړي خلکو ته زیان ورسوي. افغانان تر هغې چې په افغانستان کې سوله ټینګیږي، د خپلو زړورو سرتېرو تر څنګ ولاړ دي.

افغان ملي دفاعي او امنیتي ځواکونه د خلکو د ساتنې لپاره! نورو ملي دفاعي او امنیتي افغانان برای محافظت مردم!



سمت شرقی افغانستان در محافظت نیروهای سربلند ملی دفاعی و امنیتي افغان قرار دارد. این سربازان همه روزه آموزش می بینند و آماده مبارزه علیه شورشیانی اند که در تلاش ضرر رساندن به مردم هستند. افغانها تا زمانی که صلح در افغانستان برقرار می شود، در کنار سربازان شجاع شان ایستاده اند.





هنجار شکنی در شعر

بانوانی که با اشعارشان هنجارها را می‌شکنند، آگاهانه عمل می‌نمایند و قربانی می‌شوند به این نتیجه رسیده‌اند که رسیدن به هدف نیازمند قربانی شدن است

نیلوفر لنگر دانش آموخته‌ی ادبیات فارسی، شاعر و نویسنده است. او از سال ۱۳۹۰ وارد فعالیت‌های اجتماعی و رسانه‌ی شده و با تجربه‌های مختلف کاری، فعلاً به عنوان سخن‌گوی وزارت شهرسازی و مسکن کار می‌کند. در گفت‌گو با بانو لنگر به مسئله‌ای جایگاه زنان در اشعار و نوشته‌های امروز کشور پرداخته‌ایم.

از چگونه‌گی اشعار تان بگویید؛ پیش‌تر با چه روی‌کردی می‌سرایید؟

یک مجموعه از شعرهایم که به تازه‌گی چاپ شد پیش‌تر غزل و کم و بیش آزاد است. روی‌کرد من نسبت به شعر، پیش‌تر روی‌کرد عاطفی-احساسی با یک دورن‌مایه زنانه بوده که پیش‌تر عواطف، احساسات، چالش‌ها و موضوعات زنان در افغانستان در آن‌ها بازتاب یافته است.

چالش جدی که در

افغانستان با آن روبه‌رو هستیم این است که تشکل منظم نقد شعر و یک گروه ادبی متشکل از زنان وجود ندارد. هرگاه که تشکل از زنان شکل بگیرد، امکانات خوب در دست‌رس شاعران زن قرار داشته باشد، یک کتله‌ی منسجم برای نقد ایجاد شود و فلتر مشخص نقد به وجود بیاید؛ بانوان آثار برانزده‌ی تولید می‌کنند و این سازنده‌ی یک جریان خواهد بود.

شعر و ادبیات برای تان ابزار بوده یا هدف؟

در کانکور انتخاب اولم ادبیات بود، چون نگاه من این بود؛ چیزی را بخوانم که در آن تأثیرگذار باشم. ادبیات برای من هم هدف است و هم نیاز، من می‌خواهم به ادبیات به وسیله ادبیات برسیم. من نیاز دارم که بخوانم، بنویسم و کار کنم برای ادبیات، ادبیات هم به خاطر رشد، تحول و پیشرفت خودش به من نیاز دارد و این نیاز متقابل باید پشت ذهن هر شاعری وجود داشته باشد. من فکر می‌کنم که ادبیات یک بخش بسیار مهم زنده‌گی‌ام بوده و همین باعث شده که من با وجود تفاوت کاری و شغلی که دارم در کنار ادبیات باشم و بمانم.

جایگاه زنان در ادبیات امروز را چگونه بررسی می‌کنید؟

حضور زنان در ادبیات همواره با توجه به فضا و زمینه‌های موجود، درخشان بوده است. هرچند که زنان، نسبت به مردان از فضا و امکانات خیلی کم برخوردار اند ولی با آن هم آثاری بسیار خوبی آفریدند و می‌توانیم آن‌ها را در بخش‌های بسیار کلان ادبیات مقایسه کنیم. ما زن‌های مانند لیلا صراحت، نادیا انجمن و خالده فروغ را داریم. از بانوان جوان؛ مهتاب ساحل، صدا سلطانی، فرنگیس سوگند و ده‌ها دختر جوان که در حال حاضر و در همین فضا کار می‌کنند، با توجه به فشارهای اجتماعی و چالش‌های که وجود

دارد، خیلی قدرتمند عمل می‌کنند. ما خوش‌یختانه آثار خوبی از شه‌کاری‌های زنان در جامعه خود داریم. تعدادی ادعا می‌کنند که شعرهای امروز بی‌هدف است و در جامعه تأثیرگذاری ندارد. نظر شما در این مورد چیست؟ فکر نمی‌کنم تأثیرگذار نبودن شعر بحثی خیلی جدی باشد؛ برعکس با توجه به جریان و وضعیت امروز (کشاترها، هر روز جنگ و تجاوز و...) این فضاها بیش‌تر انسان را درون‌گرا می‌سازند. گاهی فقط با یک مصرع شعر می‌شود که خود را آرام بسازیم. وقتی بزرگ‌ترین حملات تروریستی اتفاق می‌افتد، بزرگ‌ترین تجاوز صورت می‌گیرد؛ آن‌وقت اشعار که سروده می‌شود و یا در قالب شعرها و نوشته‌ها بیرون داده می‌شود، به حد تأثیرگذار و ماندگار است که هیچ‌گاه از اذهان پاک نمی‌شود و همه آن‌ها را به ذهن می‌سپارند. بنابراین نمی‌توان گفت که شعر تأثیرگذار نیست. مهم‌تر از همه تأثیرگذاری یک نسل روی خودش بیش‌تر است تأثیرگذاری روی نسل آینده است و مهم است که هر نسل روی نسل خودش تأثیرگذاری داشته باشد. مثلن وقتی مهتاب ساحل با تمام زتانه‌گی می‌نویسد به همه جرعت می‌بخشد و زمینه‌ی حرف زدن را فراهم می‌کند و این پیام را می‌رساند که مانند مهتاب ساحل دیگران هم می‌توانند در جامعه حرف‌شان را بگویند.

وقتی زنان به صورت برهنه از عواطف و احساسات‌شان می‌نویسند، به آن‌ها برجسب‌های زده می‌شود و نقدهای منفی صورت می‌گیرد. به نظر شما این نقد و نظرها چقدر اثرگذار است روی این‌که زنان نتوانند در نوشته‌های شان خودشان باشند؟

باید قبول کنیم که به خاطر تغییر آوردن و تحول آفریدن یک تعداد باید پیش‌گام شوند و قربانی بدهند تا تغییر به وجود بیاید. چون هر تغییر نیاز به قربانی دارد و دخترانی که در شعر همین هنجارها را می‌شکنند می‌خواهند آگاهانه قربانی بدهند تا تغییری به وجود بیاورند.

بانوان پیش‌تر در چه قالب‌های می‌نویسند؟

زنان در قالب‌های مختلف مانند شعر آزاد که استفاده از آن راحت‌تر است می‌سرایند. در غزل هم بسیار کارهای جدید را می‌بینیم، اما به صورت مشخص بیش‌تر دو جریان:

۱. جریان شعر آزاد

۲. غزل جدید که با روی‌کرد نو و شیوه‌های جدیدی وجود دارد

اگر فعالیت‌های منسجم از بانوان و شاعران زن را در یک انسجام داشته باشیم آینده این کار را چگونه بررسی می‌کنید؟

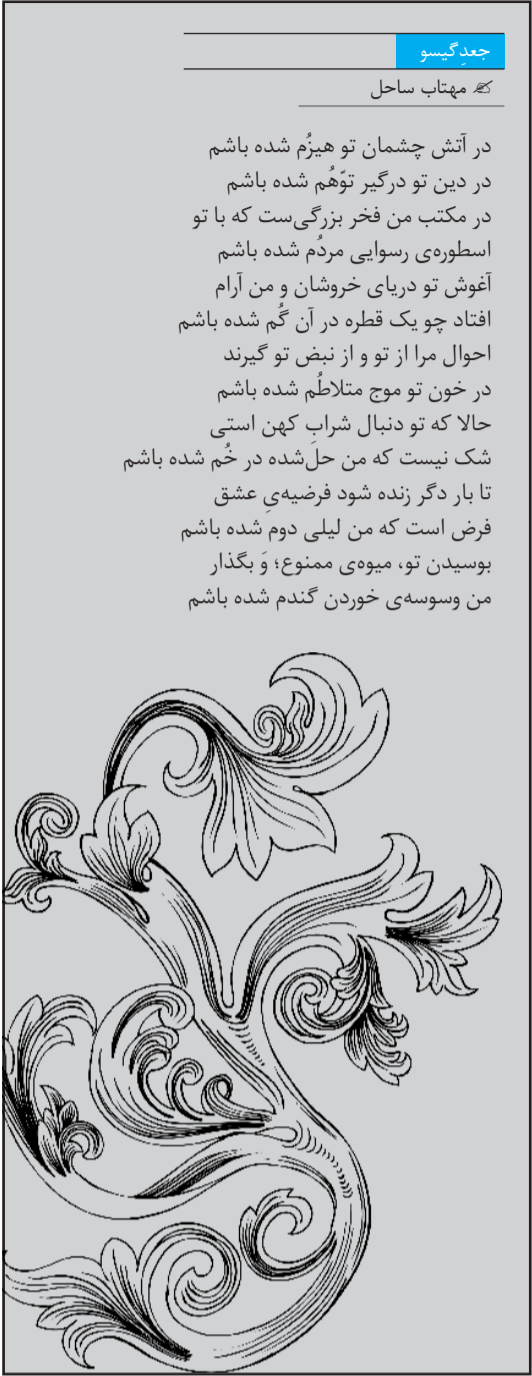
چالش جدی که در افغانستان با آن روبه‌رو هستیم این است که تشکل منظم نقد شعر و یک گروه ادبی متشکل از زنان وجود ندارد. هرگاه که تشکل از زنان شکل بگیرد، امکانات خوب در دست‌رس شاعران زن قرار داشته باشد، یک کتله‌ی منسجم برای نقد ایجاد شود و فلتر مشخص نقد به وجود بیاید؛ بانوان آثار برانزده‌ی تولید می‌کنند و این سازنده‌ی یک جریان خواهد بود.

خروارهای خاک خفته‌اند. چنین زنده‌گی‌ای، اگر پذیرفته نشده باشد هم در واقع کسی در موردش فکر نکرده است. وقتی زنی شناسنامه ندارد، حق سرنوشت سیاسی و حق گفتن سخن سیاسی هم ندارد. این حقوق را قانون از او می‌گیرد/گرفته‌است. در پس این محرومیت چه دستانی کارگر بوده‌اند؟ اول: دولت هیچ‌گاهی برنامه‌های موثر نداشته تا زنان وادار

به گرفتن شناسنامه شده باشند. یا از سر شوق برای گرفتن شناسنامه شتافته باشند. میاد اگر دست سیاه سیاسی دولت در کار تهدیدات امنیتی و ترساندن مردم در کار باشد؟! که این اتهام در ذهن نویسنده نسبت به دولت خلق شده است. در حالی‌که برخی از کارمندان دولت دست بازی در جعل کردن شناسنامه و توزیع تذکره‌های خیالی دارند. دولتی که بخواهد شهروندانش به حقوق شهروندی خود دست یابند چرا امنیت را تامین نمی‌کند؟ و چرا راه‌کارهای جدی تأثیرگذار و همه شمول طرح نمی‌کند تا برای قوی‌تر شدن نظام سیاسی و بهتر برگزار شدن انتخابات همه‌ی مردم، به ویژه، زنان همه

زنان بی‌تذکره محروم سیاست‌اند

زنانی که شناسنامه ندارند، از سیاست محروم‌اند. از زنده‌گی اجتماعی-فرهنگی و تمام مسایل و موارد که مربوط می‌شود به زنده‌گی قانونی.



چندگیسو

کج مهتاب ساحل

در آتش چشمان تو هیزم شده باشم
در دین تو درگیر توهم شده باشم
در مکتب من فخر بزرگی ست که با تو
اسطوره‌ی رسوایی مردم شده باشم
آغوش تو دریای خروشان و من آرام
افتاد چو یک قطره در آن گم شده باشم
احوال مرا از تو و از نبض تو گیرند
در خون تو موج تلاطم شده باشم
حالا که تو دنبال شراب کهن استی
شک نیست که من حل شده در خم شده باشم
تا بار دگر زنده شود فرضیه‌ی عشق
فرض است که من لیلی دوم شده باشم
بوسیدن تو، میوه‌ی ممنوع؛ و بگذار
من وسوسه‌ی خوردن گندم شده باشم

شناسنامه داشته باشند و بتوانند توسط آن از محرومیت‌های سیاسی بدرآیند و رای بدهند؟ دوم: مهاجرت به حیث یک از موارد درشت و اصلی در کار نداشتن شناسنامه دخیل است. زنانی که در سال‌های پسین در کشور آمده‌اند و با دلیل‌های مقبول و نامقبول شناسنامه نگرفته‌اند، وقتی از سر و صداهای انتخاباتی خبر شده‌اند که تذکره ضرورت دارند هم، از سر تریس از وضعیت بد حاکم در کشور جرات نکرده‌اند که تذکره بگیرند.

سوم: نداشتن شناسنامه در بسیاری از خانواده‌ها علت و دلیل فرهنگی، اجتماعی و خانوادگی دارد که نشان می‌دهد فضای حاکم مردسالاری در خانواده‌ها اجازه نداده است که زنان حتا در مورد داشتن و گرفتن شناسنامه و اشتراک در انتخابات و تعیین سرنوشت سیاسی-اجتماعی فکر بکنند. در حالی‌که برخی از مردان می‌توانند از راه‌های غیر قانونی و نامشروع چندین شناسنامه بگیرند. مردانی هم هستند که برای زن و فرزند خود هم شناسنامه می‌گیرند، آن هم به‌طور غیر قانونی. که این مورد هم نشان‌گر فساد اداری در کشور است.

چهارم: بی‌تفاوتی و بی‌علاقه‌گی زنان نسبت به سرنوشت سیاسی و سرنوشت جمعی باعث شده است که آنان شناسنامه نداشته باشند. این مورد اما خیلی دردناک است. آگاهانه تصمیم گرفتن بر این که هیچ نمی‌خواهند شناسنامه داشته باشند، بی‌تفاوتی اختیار می‌کنند و سرنوشت سیاسی و تصمیم‌گیری سیاسی برای تعیین سرنوشت و داشتن آینده‌ی بهتر هیچ برای شان مهم نیست. این گروه همان‌هایی هستند که فقط ازدواج کرده‌اند/می‌کنند، تنها داشتن نان و لباس برای شان کافی‌ست. جان سخن این هست؛ در نداشتن شناسنامه و در سرنوشت سیاسی زنان بی‌تذکره، دولت و مردم هر دو جفا کرده‌اند. نداشتن تذکره در این روزگار که همه باید حضور سیاسی خود را تثبیت کنند، بر سرنوشت و بر حقوق سیاسی، شهروندی و انسانی زنان جفای بسیار بزرگی‌ست که حتا قدرت سیاسی شان را خیلی پایین می‌آورد و ضعیف می‌کند. همین‌طور، محرومیت از سیاست، به معنای ضعف سیاست دولت است و این نشان می‌دهد نظام سیاسی افغانستان خیلی ضعیف کار کرده است یا هیچ‌گاهی در فکر سیاسی شدن زنان نبوده است.

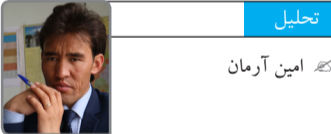
#تقلا برای نجات از مرگ

● ادامه از صفحه ۱...

به‌یمن قدم نورسیده مایه‌ی شادمانی خانواده‌ها را فراهم می‌سازد، اما در جغرافیای جهنمی این سرزمین بسیاری از این شادمانی‌ها بی‌درنگ تبدیل به غم و اندوه‌های مضاعف و طاقت فرسا و داغ‌های التیام‌ناپذیر می‌شود. ۲۴ ساعت درد می‌کشد، ولی طفل به دنیا نمی‌آید. خانواده او در برابر دردهای سنگین او درمانده و بیچاره شده بودند و جز دعا و تمنا کاری از دست‌شان بر نمی‌آمدند. مادر بیمار به خود می‌پیچید و درد نوحه‌ی می‌گذشت بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد. امید و آرزوهایش رنگ باخته بود، وجودش لبریز از درد بود و همه چیز را فراموش کرده بود و فقط به مرگ و زنده‌گی فکر می‌کرد، ضجه و ناله می‌زد. سرانجام، با وجود ناامیدی او را در آن روزهای سرد و مسیره‌ای پربرفی که مسافران

را تا کمر در برف فرو می‌برد، با سختی و مشقت تصورناپذیری به مرکز ولسوالی بندر و سنگتخت رساندند، اما افاقه‌ای نکرد؛ چرا که آن‌جا نه شفاخانه‌ای بود و نه امکانات و نه داکتر و نه قابله‌ی قابلی که بتواند درست معاینه کند. باز هم ناله‌های او بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد و خانواده و همراهانش که طاقت شنیدن ناله‌های جانکاه و چشم تماشای سیمای غم‌بار آن مادر رنج کشیده را نداشتند، بازهم از روی ناچاری تصمیم گرفتند تا آن مادر بیمار را به شفاخانه مرکز ولایت غور که با موتر ۶-۷ ساعت راه بود، برسانند. اما دیر شده بود و دیگر مجال بازگشت به عرصه حیات را از دست داده بود، وضعیت جسمی و روحی‌اش حکایت از خبر تلخی می‌داد. آری، هنوز چند کیلومتری از مرکز ولسوالی دور نشده بودند که آن مادر رنجور و زجر کشیده با کودک نهفته با همه کوله‌بار آرزوهای مادرانه‌ای که داشت از دنیا چشم فروبست. مرگ او برای خانواده و بسته‌گانش و تمامی اهالی محل باورناپذیر، دشوار و غم‌بار و کمرشکن بود.

این تنها مشت نمونه‌ی خروار از مشکلات زنان در هنگام زایمان است. باید از این کمپاین برای افشاگری مشکلات و بی‌توجهی مسئولین وزارت صحت در کشور حمایت کرد.



کج امین آرمان

در نخست این پرسش مطرح است: چه می‌شود، سرنوشت زنانی که تذکره ندارند؟ و نیز زنان این پرسش را مطرح می‌کنند: ما هنوز تذکره نداریم، پس چطور می‌توانیم رای بدهیم؟

می‌خواستم تذکره بگیریم اما نشد. امنیت نیست. شوهرم اجازه نداد. مرا چه به تذکره و انتخابات: این سخن بسیاری از زانی هست که تذکره ندارند و از رای دادن و اشتراک در انتخابات محروم‌اند. محرومیت و محروم شدن از انتخابات

آیا نداشتن تذکره به معنای نداشتن هویت نیست؟

اگر بی‌تذکره بودن را بی‌هویت بودن تلقی کنیم؛ زنانی که تذکره ندارند، در واقع هویت ندارند. انسان بی‌هویت کسی‌ست که به دنبال سرنوشت و هویتش سرگردان است. نگران است. مشکوک است. نسبت به دولت و حکومت هم بی‌پاور است. مگر این که به طور کامل قبول داشته باشد که در نداشتن شناسنامه، دولت بی‌تفاوتی نکرده است و ناآگاهی، کاهلی و تنبلی خودش باعث شده است که شناسنامه‌ی شهروندی نداشته باشد. البته، منظور ما از (هویت) هویت سیاسی یا هویت شهروندی است. هویتی که با داشتن تذکره یا شناسنامه‌ی تابعیت رسمیت می‌یابد و انسان به طور رسمی و قانونی تبعه و شهروند کشورش می‌شود. شناسنامه همان رابطه‌یست بین انسان و سرزمین که از یک انسان بی‌علاقه و وابسته‌گی را متعلق و وابسته می‌کند و انسان متعلق و سردرگم را به شهروندی می‌رساند.

اگر بگوییم بخش کلاتی از انسان‌ها در کشور ما هنوز هم سرنوشت ندارند. هویت ندارند؛ شناخته نشده‌اند، بی‌پناه‌اند، غریب و بیچاره و بی‌خانه و کاشانه‌اند خودش بی‌انصافی هست. برای این که انسان‌های بی‌تذکره بی‌خانه نیستند، متعلق به سرزمینی به نام افغانستان هستند و در واقع، زاده شده در این سرزمین است و به این آب و خاک تعلق خاطر دارد. شامل همین جغرافیا و مردم‌اند و حتا دولت و حکومت دارند. فقط چیزی که ندارند، تذکره است. نداشتن تذکره به معنای بی‌هویتی هم نیست. اما این نداشتن، خیلی منفی هست و بر سرنوشت شان تأثیر منفی می‌گذارد. زنان و هر انسانی که تذکره ندارند، در انتخابات اشتراک نمی‌توانند، پاسپورت



گرفته نمی‌توانند، هیچ کار قانونی-رسمی‌ای نمی‌توانند به پیش ببرند. سفر رسمی نمی‌توانند. فقط! گدایی، مزدوری و صفاکاری می‌توانند که آن هم نهایت بدبختی و بدچانسی هست و آن حالتی‌ست که برای زنده ماندن می‌چنگند. وقتی کسی نتواند رای بدهد، امید، خواست و برنامه‌های سیاسی-اجتماعی خود را هم از دست می‌دهد. خود را حقیر و کوچک می‌یابد و علاقه و سلیقه‌ی کارهای جمعی و قانونی نهفته در وجودش غیر فعال می‌شود. شوق و شوری که در دلش برای داشتن یک کشور و جامعه‌ی سالم نهفته است، فروکش می‌کند و او خود را به حیث یک انسان ناشناخته می‌شناسد و قبول می‌کند که وقتی نامش در دفتر ثبت احوال و نفوس کشور نوشته شده نیست، خودش هم سخن قانونی و رسمی برای گفتن ندارد و اگر داشته باشد کسی پاسخش را نمی‌دهد. حتا آرزوها و آرزومندیش به شمار نمی‌رود و کسی به آن ارزشی قابل نمی‌شود. چنین زنانی در خانه، خانواده، شهر و روستای خود شبیه مهاجر غیر رسمی‌اند و به طوری قاچاقی زنده‌گی می‌کنند، قاچاق مقبول و پذیرفته شده در خانواده.

زنده‌گی غیر رسمی و قاچاقی پذیرفته شده در شهر و روستا. زنده‌گی در بی‌هویتی. زنده‌گی‌ای که خودش به طور غیر رسمی و به‌دور از حقوق سیاسی و شهروندی در خانواده‌های محروم و سنتی رسم دیرین بوده است. زنان بی‌شناسنامه ازدواج کرده‌اند، مادر شده‌اند، رخت شسته‌اند، نان پخته‌اند و حتا همان‌طوری که بی‌شناسنامه به دنیا آمده‌اند و زنده‌گی کرده‌اند، بی‌شناسنامه هم از دنیا رفته و در زیر آوارها و



Nimrokh Weekly

سال دوم • شماره ۴۵ • دوشنبه ۲۵ سرطان ۱۳۹۷

Monday • July 16, 2018

Vol. 2 • No. 45



خوانندگان عزیز: نیمرخ بدون جهت گیری خاص سیاسی مقالات و نوشته‌ها را از صاحب نظران منتشر می‌کند.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فاطمه روشنیان

سردبیر: ریحانه رها

گزارش‌گر: آمنه امید

صفحه‌آرا: رضا رضایی

زیر نظر هیئت تحریر

به جز روی کرد نیمرخ سایر نوشته‌ها مسئولیتش به دوش نویسندگان می‌باشد.

هفته نامه نیمرخ در ویرایش مطالب دست باز دارد.

شماره تماس: ۰۷۹۸۸۹۸۸۹۴

آدرس الکترونیکی:

Nimrokhweekly7@gmail.com



زنده گی در گرو بکارت

اگر توجه، تلاش و کارهای را که بانوان به دلیل حفظ بکارت می‌کنند، به خاطر مطالعه، ورزش و مسایل مهم‌تری انجام می‌دادند ما چگونه زنده گی می‌کردیم؟!



تحلیل
کژ ماگل موسوی

افغان و بالاخره در اصلیت چیزهای متفاوتی که منحیث باید و نیایدیهای زنده گی تقدیم مان می‌کند جست‌وجو کنیم. مثلن این‌که من زنم و در آغاز زنده گی مسولین تربیت (والدین) برای این‌که زن خوبی به بار آیم، برایم چه می‌گویند؟ دختر باید همه‌ی کارهای خانه را به درستی یاد بگیری، دختر باید با حیا باشی، دختر متوجه باش که بکارتات همانند پوست پیاز است، دختر متوجه باش پاهایت را در هنگام قدم زدن دور دور نمانی، دختر باید ظریف قدم بردارد و... در کل: به تعبیر جامعه، دختر باید یک دختر خوب برای پدرش، خواهر خوب برای برادرش، همسر خوب برای شوهرش و مادر خوب برای پسرش باشد. بله، دیده می‌شود که عمل‌کردهای یک دختر یا زن همیشه به کسان دیگری جز خودش تعلق می‌گیرد



و همین است که یک دختر همیشه تحت فشار و استرس زنده گی می‌کند و تا زمانی که ازدواج نکرده حتا خودش هم نمی‌فهمد که آیا بکارت دارد یا نه؟ حالا این پرسش مطرح می‌شود: اگر این همه فشار، استرس و وقتی را که یک دختر به خاطر امتحان باکره بودن تحمل می‌نماید به خاطر امتحان غیر از این، مثلن امتحان کانکور و... صرف می‌کرد چه اتفاقی می‌افتاد؟

من تحمل این باید و نیایدها را جز ضعف فرهنگ و عدم آگاهی نمی‌دانم. اگر جامعه ما آگاه است پس چرا نمی‌داند که بکارت همانند پوست پیاز نیست؟ چرا نمی‌داند که بکارت با ورزش و قدم‌های درشت از بین نمی‌رود؟ چرا نمی‌داند که با حیا بودن به مفهوم ساکت بودن و دم زدن در برابر هر مسئله نیست؟ پس چرا نمی‌داند که اگر دختر برای خودش انسان خوبی باشد برای فردای بهتر مریدان خوب و آگاه تربیت شده است؟ و در نهایت چرا از بکارتی به این بهای گزاف یک تعریف مشخص و آگاهانه ندارند؟

از پیش در زنده گیت مهم‌تر و پر رنگ‌تر شده خودت را در قبال ارضای آن بیش‌تر از پیش مسوول احساس می‌کنی و همواره به این فکر می‌کنی که چه وقت؟ چگونه؟ با چه کسی؟ اگر هم ازدواج کنی که در نهایت به نیازهای جنسی‌ات پاسخ داده باشی، این دغدغه‌ی همیشه گی تو

را مجال رشد برای دست‌آوردیهای معنوی نمی‌دهد. البته ما این‌جا تقصیر خیلی زیاد نداریم. همه‌ی این‌ها جبر عنعنات و حاصل فرهنگ ضعیف ما هستند و شخصیت ما ساخته و پرداخته انتقال سینه به سینه‌ی یک فرهنگ پوچ است که سال‌هاست در درون جامعه حکومت می‌کند. ناگفته نباید گذاشت: که من نیاز جنسی انسان‌ها را غیر معمول ندانسته و مردود نمی‌شمارم. اما هدف این است که این دو موضوع روی همه‌ی امورات زنده گی مان سایه افکنده است (تقریبین همه زنده گی من و تو شده حفظ بکارت و ارضای غریزه جنسی). و قبلن گفته شد که این مسئله ثمره‌ی فرهنگ ضعیف و انتقال سینه به سینه آن است.

مخاطبین شاید در برابر این برچسب که فرهنگ مان ضعیف است عکس‌العملی جالب نشان دهند اما باید گفته شود که دلیل این برچسب چیست؟ دلیل این برچسب را باید در شیوه‌های تربیتی خانواده‌های

قبل از هر مسئله‌ی می‌خواهم در مورد عنوان که انتخاب کرده‌ام، اندکی توضیح بدهم. زنده گی در گرو بکارت دو عنوان را شامل می‌شود. یکی زنده ماندن در گرو بکارت، که فقط به زنده ماندن در بدل برده گی تعلق می‌گیرد و دیگری هم خوش‌بختی در گرو بکارت، که البته تعریف خوش‌بختی در زنده گی زنان افغان در صورت نداشتن بکارت دشوار به نظر می‌رسد. یا بهتر است بگویم به ندرت اتفاق می‌افتد که یک زن در صورت نداشتن بکارت یک زنده گی مشترک ایده‌آل تشکیل بدهد.

این‌جا باید در مورد شاه‌کار خلقت یا همان اشرف مخلوقات که انسان‌ها هست اندکی تفکر و تعمق کنیم. و البته بیش از همه، روی موجودی تامل کنیم که خلقت انسان با او تکمیل می‌شود (زن). چقدر جالب و حیرت‌انگیز است، زمانی که با استفاده از منابع مختلفی مانند: تاریخ خلقت بشر، سرشت انسان، شاه‌کارهای انسان در جریان زنده گی، خالق انسان، کائنات عظیم و پهناور که با یک نظم خاص سال‌های متمادی را می‌گذراند، در مورد خودت (انسان) فکر می‌کنی اما هنوزهم پر از ابهام هستی! و یک مفهوم از چیستی‌ای بودن، چرایی بودن، چگونه بودن، چرا شاه‌کار خلقت بودن، چرا اشرف مخلوقات بودن و هم‌چنان مسوول بودن در زنده گی می‌دهد.

از لایه‌لای این مفهوم، ما درک می‌کنیم که زن ارزش به مراتب بالاتر از داشتن بکارت است که خلاصه می‌شود به داشتن یک لایه گوشت روی واژن، با جزئیات، سوراخ ریز و چند قطره خون در اولین ارتباط جنسی. نقطه‌ای مشترک من و تو (زن و مرد)، انسان بودن ما است اما متأسفانه ما جنسیت را مقام والاتر نسبت به انسانیت داده‌ایم. در حالی که همه‌ی زیبایی‌های دنیا به انسانیت خلاصه می‌شود نه به جنسیت و تعریف زیبایی: همین که ما می‌توانیم مهم‌ترین نیازهای روانی را از قبیل مهر، محبت، عشق، صمیمیت، عاطفه، مهربانی، همدردی، همدلی و با هم بودن را به هم‌دیگر هدیه کنیم.

اما این‌که من (زن) از آوان زنده گیم به بکارتم فکر کرده و تحت استرس و فشار زنده گی می‌کنم که مبادا از بین بروم، باعث می‌شود که حتا از فعالیت‌های الزامی و ضروری مثل ورزش، مطالعه و... باز بمانم. و تو (مرد) از زمانی که هورمون‌های جنسی‌ات فعال شده به افرازش شروع می‌کنی، روز به روز مسایل جنسی و ارضای غریزه‌ای بیش‌تر

مشارکت دوامدار!

دوامداره گدون!



د افغانستان لپاره د بیارخوڼې صندوق په وروستیو کې ژمنه وکړه چې تر راتلونکو درېو کلونو پورې به له افغانستان سره نږدې ۲.۵ میلیارده ډالره مرسته وکړي. دغه مرسته به د پېرزوړۍ په کمپلوه، د ښو خدماتو په وړاندې کولو، له اقتصادي ودې څخه د ملاتړ او د کاري فرصتونو په موندلو ولگېږي. د افغانستان لپاره د بیارخوڼې صندوق، د افغانستان د ژوند ښه کېدو او ښې راتلونکې لپاره د افغان دولت او نړیوالو همکارانو ترمنځ د کېدو کار ژمنه پراخوي. دغه نړیوالو همکارانو د دغه پېساري ملاتړ ستاينه کوي.



صندوق بازرگاری برای افغانستان، اخیراً تعهد کرده است که تا سه سال آینده به افغانستان نزدیک به ۲.۵ میلیارد ډالر کمک می‌کند. این کمک در کادش فقر، ارائه خدمات بهتر، حمایت از رشد اقتصاد و ایجاد زمینه کاری به مصرف خواهد رسید. صندوق بازرگاری برای افغانستان، مشارکت بین دولت افغانستان و همکاران بین‌المللی اش را برای بهتر شدن وضعیت زندگی و آینده خوب افغان‌ها، فراختم می‌سازد. ما از حمایت بی نظیر همکاران بین‌المللی خود، قدردانی می‌کنیم.

